



حلول دین مؤجل ناشی از سند تجاری

احمد اسفندیاری^۱

۱. استادیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

چکیده

به‌عنوان اصل کلی، پیش از فرا رسیدن أجل دین، نمی‌توان بدهکار را به پرداخت آن مجبور نمود ولی در فقه و قوانین موضوعه در برخی موارد به‌دلیل تغییر در وضعیت مدنی شخص، ممکن است دین مؤجل او حال گردد. در حالی که برخی از فقها به استناد اصل عدم، فوت شخص را موجب حلول دین او نمی‌دانند، اکثر آنها بر تأثیر فوت بدهکار در حال شدن دین او اصرار دارند با این حال، حلول دین در صورت افلاس بدهکار در فقه، طرفداران چندانی ندارد. قوانین موضوعه مخصوصاً قوانین تجاری نه تنها فوت و ورشکستگی بدهکار را بر حال شدن دیون او مؤثر می‌داند بلکه در برخی موارد، تزلزل در وضعیت مالی او به تنهایی می‌تواند زمینه حلول دین مندرج در سند تجاری را فراهم آورد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۵۹-۶۹

اطلاعات نویسنده مسؤول

ایمیل:

ahmadesfandiari@iausari.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۹/۱۵

تاریخ انتشار: ۹۹/۱۰/۱

واژگان کلیدی:

حلول، فوت، دین، مؤجل.

openaccess



مقدمه

یکی از ابعاد زندگی اجتماعی، برقراری ارتباط میان اشخاص است. در این میان روابط حقوقی - که دارای آثار قانونی می‌باشد - اهمیت ویژه‌ای دارد. بسیاری از آنها منوط به زنده بودن، ملائت یا ثبات وضعیت مالی او می‌باشد و تغییر در وضعیت مدنی حتی تزلزل در وضعیت مالی او ممکن است موجب شود که بسیاری از این روابط، دستخوش تغییر گردد؛ از جمله ازدواج او منحل و اموال او به ورثه انتقال یابد. (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۸۸: ۶۱) برخی از این روابط حقوقی که بر ذمه کسی و به نفع دیگری ایجاد می‌گردد به اعتبار انتساب آن به طلبکار، «طلب» و به اعتبار انتساب آن به بدهکار، «دین» نامیده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۳۱۶). بخشی از این روابط، تعهدات مالی است که فاقد سررسید بوده و باید فوراً به اجراء در آیند. چنین، دین یا طلبی، حال نام دارد اما موعد اجرای برخی از آنها ممکن است با رضایت اطراف رابطه یا به حکم قانون، به مدتی بعد موکول گردد که به آن دین یا طلب مؤجل، اطلاق می‌گردد. با این حال، برخی دیون مؤجل، ممکن است به دلیل تغییر در وضعیت مدنی یا تزلزل در وضعیت مالی حال شود. به این وضعیت «حلول» اطلاق می‌گردد.

حلول از واژه «حل» (به تشدید یا) به معنای فرارسیدن موعد امری و در فقه و حقوق، رسیدن اجل دین و واجب شدن آن است (انصاری و طاهری، ۱۳۸۴: ۸۶۴؛ دهخدا، ۱۳۷۱: ۲/۹۱۸۶). منظور از آن در این مقاله، تبیین مواردی است که دین مدت‌دار، بدون دخالت اراده یکی از طرفین یا هر دو و علیرغم مخالفت آنها به حکم شرع یا قانون، حال می‌شود. فوت، ورشکستگی و تزلزل در وضعیت مالی بدهکار از مواردی است که موجب حلول در این مورد قابل بررسی می‌باشد. برای تبیین موضوع، مطالب مربوط به آن در سه قسمت، مورد بررسی واقع می‌گردد:

۱- فوت

در فقه اسلامی، در مورد تأثیر فوت بدهکار دین مؤجل بر وضعیت مدنی او از جمله حال شدن آن، دیدگاه‌های مختلفی

ارائه شده است. اگرچه عده‌ای از فقهای عامه مانند حسن بصری عقیده دارند که با فوت مدیون، دیون مؤجل او تبدیل به حال نمی‌گردد اما از گروهی دیگر از آنها نقل شده است که به استناد روایتی اعلام نمودند که در صورت فوت مدیون هرگاه ورثه او به بستانکاران وثیقه‌ای بدهند، دین مورث آنها حال نمی‌شود (ابن‌قدامه، بی‌تا: ۵۲۶/۴). برخی دیگر نیز به‌طور کلی به عدم حلول دین در صورت فوت بدهکار، قائل می‌باشند. به عبارت دیگر، این دسته معتقدند که حتی در صورت فوت بدهکار، مطالبه دین مؤجل وی باید در سررسید انجام گیرد (ابن‌قدامه، بی‌تا: ۵۲۶/۴).

با این حال، گروهی از علمای اهل سنت، معتقدند که با فوت مدیون، دیون مؤجل او تبدیل به حال می‌گردد. به نظر آنها وضعیت دیون میت پس از فوت او از چند فرض خارج نیست: فرض نخست آنکه دین بر ذمه او باقی بماند. از آنجایی که با فوت مدیون، دیگر نمی‌توان برای او ذمه‌ای تصور نمود، دین نمی‌تواند بر ذمه او قرار گیرد. بنابراین مطالبه دین از وی غیر ممکن خواهد بود. فرض دوم آن که بر ذمه ورثه او قرار گیرد. اما آنچه در این خصوص اهمیت دارد این است که آنها به پرداخت دین ملتزم نشدند تا دین بر ذمه آنها قرار گیرد و حتی طلبکار نیز به این امر رضایت ندارد و فرض سوم آن که بر اعیان اموال او قرار گیرد تا در سررسید دین پرداخت شود. این امر، موجب ورود ضرر به میت و طلبکاران او می‌باشد. درباره ضرر میت به روایتی از پیامبر (ص) استناد شده است که فرمود: «میت در گرو دین خویش است تا پرداخت شود»^۱. یعنی با اینکه دین بر اعیان اموال میت مستقر گردید، همچنان بر ذمه او نیز سنگینی می‌نماید. طلبکاران مدیون نیز در صورت تلف شدن اعیان - که دین فعلاً بر آنها قرار گرفته است - قبل از سر رسید دین، متضرر می‌شوند زیرا نه حق تصرف در آن قبل از اجل دین را داشتند و نه اینکه پس از تلف و در اجل می‌توانند به ذمه کسی حقی پیدا کنند. علاوه بر این، چنین امری، مستلزم ورود ضرر به ورثه نیز می‌باشد چراکه آنها نیز قبل از پرداخت

^۱ - الميت مرتهن بدینه حتی یقضی عنه

را پرداخت نمود که پیامبر (ص) فرمود: «الآن آتش بر او سرد شد» (ابن قدامه، بی تا: ۵/ ۷۲). لذا دین پس از ضمان تا پرداخت بر ذمه میت به عنوان مدیون اصلی مستقر و وی در این فاصله، مورد مؤاخذه الهی بود.

موضوع قوانین موضوعه ایران نیز در رابطه با تأثیر فوت بر حلول دین به سادگی قابل فهم و درک نیست. از یک طرف، مواد ۲۹۱ و ۶۸۷ قانون مدنی، ابراء ذمه میت و ضمان از او را صحیح دانسته است و ماده ۲۲۵ قانون امور حسبی نیز از عبارت «حقوق و دیونی که بر عهده متوفی است ...» استفاده نموده است و این همه بدون فرض ذمه برای وی ممکن نمی نماید و از طرف دیگر، مطابق ماده ۹۵۶ قانون مدنی، اهلیت انسان (یعنی شخصیت او که می تواند دارنده حق و تکلیف شود) برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن او شروع و با مرگ او پایان می یابد. بنابراین نمی توان برای میت ذمه ای فرض نمود (صفایی و قاسم زاده، ۱۳۸۸: ۵۹). برخی نویسندگان حقوقی عقیده دارند که اموال و حقوق مالی میت به ورثه او منتقل می شود و از آنجایی که دیگر، ذمه ای برای او باقی نمی ماند تا دین در آن جای گیرد، دیون و تعهدات مالی - که قائم به شخص او نباشد - به ترکه او تعلق می گیرد (امامی، ۱۳۷۲: ۱/۲ و ۲۰۸) و آنچه در مواد ۲۹۱ و ۶۸۷ مذکور، بیان گردید، ناظر بر ذمه و شخصیت مذهبی میت یا ذمه و شخصیت او در زمان حیات می باشد (امامی، ۱۳۷۲: ۱/۳۳۵).

ماده ۸۶۸ قانون مدنی فقط در مورد دیون متوفی، مقرر نمود: «مالکیت ورثه نسبت به اعیان ترکه مستقر نمی شود مگر پس از اداء حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق گرفته است» و ماده ۸۷۱ قانون مدنی اشعار داشت: «هرگاه ورثه نسبت به اعیان ترکه، معاملات نمایند مادام که دیون متوفی تأدیه نشده است معاملات مزبوره نافذ نبوده و دیان می توانند آن را به هم بزنند». همچنین در ماده ۲۲۵ قانون امور حسبی نیز آمده است: «حقوق و دیونی که بر عهده متوفی است... باید از ترکه داده شود». در نگاه اول به نظر می رسد که مقررات مذکور بیشتر ناظر بر تعلق حقوق طلبکار بر اعیان ترکه باشد تا حلول دین مؤجل

دیون میت - که قرار است در سررسید پرداخت شود - حق تصرف در ترکه را ندارند (ابن قدامه، بی تا: ۵۲۷/۴).

به نظر علمای شیعه با فوت بدهکار، دیون مؤجل او به صورت حال در می آید (حلی، بی تا: ۲/ ۳۴۴؛ طوسی، ۱۴۱۵: ۳/ ۲۷۱) در غیر این صورت، ورثه و بستانکاران او هر دو متضرر می شوند (نجفی، ۱۳۷۹: ۲۵/ ۲۹۵). در میان فقهای شیعه در این مورد، مخالفی وجود ندارد (مروراید، ۱۳۸۹: ۱۹۹). مستند این گروه سه روایت زیر می باشد:

نخست؛ روایت ابی بصیر: «هرگاه مردی فوت نماید طلب و دین او حال می گردد» (حر عاملی، ۱۴۲۷: ۱۳/ ۵۶).^۱ دوم روایتی است که سکونی در این مورد از امام صادق (ع) و آن حضرت نیز از امام باقر (ع) نقل نموده است که مورد استناد فقهای امامیه قرار گرفته است: «هرگاه کسی که دین مؤجلی دارد فوت کند، ... دین و طلب او حال می گردد» (حر عاملی، ۱۴۲۷: ۱۳/ ۵۶).^۲ روایت سوم نیز به این شرح است: «هرگاه مدیون فوت کند، آنچه متعلق به قرض دهنده است، حال می شود (حر عاملی، ۱۳/ ۵۶).^۳

توجیه حلول دین مؤجل میت از نظر این دسته از فقها آن است که از یک طرف، ادامه استقرار دین بر ذمه او به دلیل از میان رفتن آن بی معنی است. از طرف دیگر، انتقال آن بر ذمه ورثه یا دیگری نیز با اصل عدم، ناسازگار می باشد (اردبیلی، ۱۴۲۷: ۱۷/ ۱۰۰). به نظر می رسد که استدلال به فقدان یا تخریب ذمه میت، توسط علمای شیعه و اهل سنت با برخی نصوص معتبر و مورد عمل تعارض دارد؛ از جمله روایت ابی سعید خدری درباره ضامن شدن علی (ع) نسبت به دین میت، پیامبر (ص) فرمود: «خدا ... ذمهات را آزاد سازد همان گونه که تو ذمه برادرت را آزاد کردی» (حرعاملی، ۱۴۲۷: ۱۳/ ۱۵۱). همچنین بر اساس روایت امام احمد در مسند از جابر بن عبدالله انصاری در همین خصوص که ابوقتاده ضامن دین میت شد، فردای آن روز دین

^۱ - إذا مات الرجل حل ما له و ما علیه من الدین.

^۲ - إذا کان علی الرجل دین الی اجل حل ما له و ما علیه من الدین.

^۳ - إذا مات الرجل فقد حل مال القارض.

متوفی. اما ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی به پیروی از نظر مشهور فقهای امامیه، مقرر نمود: «دیون مؤجل متوفی بعد از فوت او حال می‌شود». علت این وضع آن است که هرگاه دیون مؤجل متوفی بدون حال شدن به ترکه او تعلق گیرد، موجب می‌شود که ورثه او نتوانند تا موعد تأدیه دین مؤجل در ترکه تصرف نمایند و از این جهت متضرر گردند (امامی، ۱۳۷۲: ۳ / ۲۱۸؛ مدنی، ۱۳۸۹: ۵ / ۲۴۴).

قانون تجارت نیز در این مورد، مقررات مفصلی ندارد. لذا این موضوع، تابع مقررات عام خواهد بود. بنابراین تعهدات مدت‌دار اشخاص وارد در سند براتی نیز تحت تأثیر فوت یکی متعهدین آن، قرار می‌گیرد و حال می‌شود و به دارنده سند، امکان می‌دهد تا قبل از موعد، وجه مندرج در آن را مطالبه نماید. با این حال، در حقوق اسناد تجاری در صورت فوت متعهد، دارنده، ملزم است تشریفات اعتراض عدم تأدیه یا گواهی عدم پرداخت را حسب مورد انجام دهد. ماده ۲۸۲ ق.ت. در این مورد مقرر نمود: «...فوت محال علیه... دارنده برات را از اعتراض عدم تأدیه مستغنی نخواهد کرد». مطابق ماده ۲۴۹ ق.ت. رجوع به سایر مسؤولین برات (صادر کننده، قبول کننده، ظهرنویس و...) مستلزم انجام آن می‌باشد. ماده ۴۰۵ و ۴۰۶ ق.ت. در مورد حال شدن دین مؤجل ضامن در صورت فوت مدیون اصلی، دو فرض را مطرح نموده است: فرض نخست آنکه دین و ضمان هر دو، مؤجل باشد. در این حالت با فوت مدیون اصلی، دین ضامن حال نمی‌گردد. چنانکه در ماده ۴۰۵ آمده است: «قبل از رسیدن اجل دین اصلی، ضامن ملزم به تأدیه نیست ولو اینکه به واسطه ... فوت مدیون اصلی، دین مؤجل او حال شده باشد». بنابراین دارنده باید برای وصول طلب خود در سررسید به ضامن، مراجعه نماید. فرض دوم آنکه دین، مؤجل بوده ولیکن ضامن، حال باشد. در این حالت دین ضامن، حال است و با فوت مدیون اصلی، دین او نیز حال می‌گردد. ماده ۲۰۶ قانون تجارت نیز در این مورد مقرر کرد: «ضمن حال از قاعده فوق مستثنی است».

تأثیر فوت بدهکار در مقایسه با فوت طلبکار در حلول دین یا طلب مؤجل، متفاوت می‌نماید. برخی از فقهای شیعه عقیده دارند که با فوت شخص طلبکار نیز طلب او حال می‌گردد. این قول به برخی فقها از جمله راوندی، مؤلف فقه القرآن، نسبت داده شده است. او از طریق قیاس وضعیت طلبکار با بدهکار به چنین استنباطی رسیده است^۱ (مروارید، ۱۴۱۳: ۲۶). آنها به روایت ابی‌بصیر و سکونی استناد می‌نمایند که پیش از این به آن اشاره شده است اما بسیاری از فقهای امامیه به دلیل شاذ بودن مستند و اصل عدم، حلول دین را رد نموده‌اند^۲ (جعبی عاملی، ۱۳۰۸: ۱ / ۴۰۱). قوانین مدنی و تجاری در مورد تأثیر فوت داین بر حال شدن مطالبات او به سکوت برگزار نموده است. این امر به دلیل پیروی آن از نظر مشهور فقهای امامیه است که فوت طلبکار را موجب حلول طلب او نمی‌دانند زیرا اصل بر عدم حلول بوده و دین مؤجل متوفی یکی از مواردی است که از آن استثنا شده است.

۲- ورشکستگی

در آثار فقها و همچنین قوانین موضوعه، تأثیر ناتوانی شخص در انجام تعهدات مالی خود بر حال شدن آنها مورد توجه واقع گردیده است. چنین وضعیتی در فقه اسلامی، «افلاس» و پس از صدور حکم حجر مدیون از طرف حاکم، «تفلیس» و در قوانین موضوعه، «توقف» و «ورشکستگی» نام دارد. در اسلام اگرچه پرداخت دین اهمیت فراوانی دارد، با این حال، اگر بدهکار، معسر باشد، یعنی موقتاً قادر به انجام تعهدات خود نباشد، بر دادن مهلت به وی و حتی ابراء دین از طرف بستانکار توصیه شده است.^۳ بر اساس مقررات فقهی، کسی که دارایی او تکافوی پرداخت دیون او را نمی‌کند اعم از اینکه تاجر یا غیر

^۱ - و کذاک ان کان له دین مؤجل حل اجل ما له و جاز للورثه به للحال.

^۲ - لاتحل بموت المالک... للاصل خرج منه موت المدیون.

^۳ - سوره بقره آیه ۲۸۰: وان کان ذو عسره فنظرة الی میسره و ان تصدقوا خیر لکم

موجود او میان تمام بستانکاران او اعم از اینکه طلب آنها حال شده یا نشده باشد، تقسیم گردد.

عده‌ای از فقهای عامه، قایل به عدم حلول دین مؤجل در صورت افلاس مدیون می‌باشند. این یکی از دو قولی است که به مالک، نسبت داده شده است (طوسی، ۱۴۱۵: ۲۷۱/۳) و بر چند اصل مبتنی است: نخست آنکه اجل دین، حقی است به نفع مفلس و چنانکه سایر حقوق او در صورت افلاس، ساقط نمی‌شود، دلیلی بر سقوط اجل دین نیز وجود ندارد. دوم آنکه وقتی که مطالبات مدیون با افلاس او حال نمی‌شود، دیون او نیز نباید حال گردد. سوم آنکه از آنجایی که دین اشخاص محجور دیگر مانند مجنون و... به صورت حال در نمی‌آید، دین مفلس نیز نباید حال شود. چهارم آنکه کسانی که قائل به حلول دین مفلس شدند، وضعیت وی را با میت مقایسه نموده‌اند این در حالی است که حال شدن دین میت به دلیل آن است که برای وی نمی‌توان ذمه‌ای فرض نمود ولیکن در افلاس، وضعیت شخصی مورد توجه قرار می‌گیرد که به دلیل زنده بودن نمی‌توان او را فاقد ذمه به حساب آورد (ابن قدامه، بی‌تا: ۴/۵۲۵). قول مشهور در میان فقهای شیعه نیز عدم حلول دیون مؤجل مفلس می‌باشد. از یک طرف، دلیل اصلی آنها استناد به اصل عدم می‌باشد (حلی، ۱۴۰۳: ۲/۳۴۴؛ جعبی عاملی ۱۳۰۸: ۴۰۱/۲) و حلول دین مؤجل مفلس از طریق قیاس آن به دیون مؤجل میت پذیرفته نشده است. از طرف دیگر، دیون مؤجل میت به این جهت تبدیل به دین حال می‌شود که در صورت عدم حلول آن، ورثه او از تصرف در اعیان اموال او محروم می‌مانند و از آنجایی که ذمه‌ای برای او قابل تصور نمی‌باشد، بستانکاران او نیز در صورت تلف شدن آن‌ها متضرر می‌گردند (نجفی، ۱۳۷۹: ۲۵/۲۹۵). اصل بر عدم حال شدن دین مؤجل می‌باشد و حال شدن آن، نیازمند وجود دلیل است اما چنین دلیلی وجود ندارد (طوسی، ۱۴۱۵: ۳/۲۷۱).

قانون مدنی با اینکه در ماده ۳۸۰ در مقام بیان یکی از اختیارات، واژه «تفلیس» و در ماده ۱۲۶۵ نیز در مقام بیان ارزش اقرار، واژه «افلاس» را مورد استفاده قرار داده است اما در مورد تأثیر

تاجر باشد، مفلس نامیده می‌شود^۱ و هر یک از بدهکاران وی می‌تواند از حاکم، حجر او را درخواست نماید. در این صورت، پس از اثبات افلاس، وی مفلس (به تشدید لام) نامیده می‌شود. مفلس از دخالت در اموال و حقوق مالی خود محروم می‌گردد و دیون حال شده از اموال و دارایی موجود او پرداخت می‌شود. برخلاف حقوق تجارت که دیون حال شده و حال نشده، موضوع حکم قرار می‌گیرد.

در آثار فقها تأثیر ناتوانی شخص در انجام تعهدات مؤجل خود بر حال شدن آن‌ها نیز مورد توجه واقع گردیده است و در این خصوص میان فقها اختلاف نظر وجود دارد:

بر اساس روایت زیر که از پیامبر نقل شده است: «هرگاه مردی، جنسی را بفروشد و کسی که آن را خریداری نموده است، مفلس شود و فروشنده از ثمن معامله، چیزی را در یافت نکرده باشد، پس جنس فروخته شده خود را بیابد نسبت به آن از هر کس دیگری سزاوارتر است»^۲ (حرعاملی، ۱۴۲۷: ۱۳/۸۸). به نظر مالک، از جمله لوازم سزاوارتر بودن طلبکار نسبت به عین جنس فروخته شده آن است که او حق مطالبه دین مؤجل را دارا باشد؛ لذا او بر حلول دین مؤجل مفلس تأکید نموده است. البته او استثنایی قایل می‌شود و آن در موردی است که طرفین شرط کرده باشند که دین حتی با افلاس حال نگردد (غریانی، ۱۴۱۴: ۳/۶۸۹). نظر برخی فقهای عامه از جمله یکی از دو قول منسوب به شافعی نیز بر حال شدن دین مفلس، دلالت دارد (ابن قدامه، بی‌تا: ۴/۵۲۵).

در میان فقهای امامیه، فقط ابن جنید (اسکافی) به صراحت، افلاس بدهکار را موجب حال شدن دیون مؤجل او معرفی نموده است. او از طریق مقایسه وضعیت مفلس با میت به چنین نتیجه‌ای رسیده است (اشتهاردی، ۱۴۱۶: ۱۹۹). نتیجه طبیعی حال شدن دیون مؤجل مفلس آن است که اموال و دارایی‌های

^۱ - المفلس... من ركبته الديون و ماله لا یفی بقضائها؛ المفلس من علیه دیون والمال لا یفی بها.

^۲ - انما رجل باع متاعاً فافلس الذی ابتاعه منه و لم یقبض الذی باعه من ثمنه شیئاً فوجده بعینه فهو احق به.

آن در حال شدن دین مؤجل، صراحتاً حکمی ندارد. شاید دلیل آن، وجود مقررات خاصی در مورد افلاس در باب ششم قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی، مصوب کمیسیون قوانین عدلیه مورخ ۲۶ رمضان و ۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ ه.ق در هنگام تصویب آن بود. اما مطابق ماده ۳۹ قانون اعسار، مصوب ۱۳۱۳ دیگر، دعوایی تحت عنوان افلاس پذیرفته نمی‌شود و هرگاه شخص، غیر تاجر باشد، باید دادخواست اعسار تقدیم نماید و بر اساس ماده ۳۳ قانون مذکور، ناظر به ماده ۷۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی در صورتی که مدعی اعسار، تاجر (به استثناء کسبه جزء) باشد، باید طبق مقررات قانون تجارت، دادخواست ورشکستگی بدهد. ماده ۵۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در راستای این حکم، مقرر نمود: «از تاجر، دادخواست اعسار پذیرفته نمی‌شود. تاجری که مدعی اعسار، نسبت به هزینه دادرسی می‌باشد باید برابر مقررات قانون تجارت دادخواست ورشکستگی دهد. کسبه جزء، مشمول این ماده نخواهند بود.»

اگرچه برخی افلاس و تفریس را با ورشکستگی نزدیک می‌دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۷۲) اما مقرراتی که در قانون تجارت در مورد ورشکسته، وضع گردیده است با نظر مشهور فقهای امامیه، تفاوت‌هایی دارد. از جمله اینکه چنانکه در فقه، دارایی شخص بدهکار اعم از تاجر و غیر تاجر باید از دیون حال شده او کمتر باشد تا وی مفلس گردد و شامل تمام تعهدات مالی بدهکار بوده و رسیدگی به دعوی هر طلبکار نیز به صورت انفرادی انجام می‌گیرد و در واقع هرکس زودتر از دادگاه حکم بگیرد، حق خود را از دارایی مدیون وصول می‌کند تا جایی که ممکن است برای طلبکاری که از روی اخلاق انسانی به بدهکار مهلت داده است، چیزی باقی نماند اما طبق ماده ۴۱۲ قانون تجارت، ورشکستگی، خاص بدهکاران تاجر بوده و به محض توقف در پرداخت وجوه (و نه سایر تعهدات مالی)، وی ممکن است ورشکسته اعلام شود و با توجه به اصل تساوی حقوق طلبکاران - اعم از اینکه طلب آن‌ها حال شده یا مؤجل باشد - هیأتی از آن‌ها تشکیل می‌شود تا اموال بدهکار به

نسبت مطالبات میان آن‌ها تقسیم شود (ستوده تهرانی، ۱۳۸۸: ۱۴ / ۱۴۶). چنانکه در ماده ۴۲۱ قانون تجارت آمده است: «همین که حکم ورشکستگی صادر شد، قروض مؤجل با رعایت تخفیفات مقتضیه، نسبت به مدت به قروض حال مبذل می‌شود». البته منظور از «قروض»، «دیون» می‌باشد و البته قرض، یکی از مصادیق دین، محسوب می‌شود.

همین وضعیت در حقوق فرانسه نیز پیش‌بینی شده است به صورتی که دیون مؤجل ورشکسته به حال تبدیل می‌گردد. توجیه حال شدن دیون مؤجل ورشکسته در حقوق کشور مذکور آن است که دلیل دادن مهلت از سوی طلبکار به تاجر در ابتدا، اعتماد و اطمینان به توانایی مالی او برای پرداخت در سررسید بوده است اما به دلیل وخامت وضعیت مالی او و اثبات آن با صدور حکم ورشکستگی، انتظار کشیدن طلبکار تا سررسید، موجب ورود ضرر به او می‌شود و در این حالت، سایر طلبکاران - که سررسید طلب آن‌ها زودتر فرا رسیده است - اموال باقی مانده تاجر را بابت مطالبات خود گرفته و چیزی برای وی باقی نمی‌گذارند (عرفانی، ۱۳۷۳: ۱۵۰ / ۳). به نظر می‌رسد که در حقوق تجارت ایران نیز مبنای حلول دین، رعایت «اصل تساوی حقوق طلبکاران تاجر ورشکسته» باشد. از این رو، به محض صدور حکم ورشکستگی یکی از مسؤولان برات، دارنده آن می‌تواند بر اساس ماده ۴۲۱ قانون تجارت، طلب خود را قبل از سررسید با رعایت تخفیفات مقتضی به نسبت مدت، مطالبه کند.

مطابق ماده ۴۳ مقررات متحدالشکل ژنو در صورت ورشکستگی و حتی توقف برات‌گیر، دارنده، اختیار مراجعه به سایر مسؤولین برات را دارد اگرچه هنوز سررسید آن فرا نرسیده باشد اما از ماده ۴۲۲ قانون تجارت موارد ذیل بر می‌آید: نخست آنکه پس از صدور حکم ورشکستگی یکی از مسؤولان برات یا سفته، حال شدن تعهدات او تنها به صورت یک برگ برنده در اختیار دارنده سند قرار ندارد تا به دلخواه از آن استفاده نماید بلکه او مجبور است به این ساز و کار تسلیم شود. در غیر این صورت از مزایای تصفیه امور ورشکسته و دریافت سهم غرمایی

قانون تجارت حکم آن شامل ضامن نیز خواهد بود (اسکینی، ۱۳۷۸: ۲۲۲).

۳- نکول یا توقف در پرداخت تعهدات براتی

بخشی از تعهدات میان اشخاص - که فاقد سررسید می‌باشد - پس از ایجاد باید فوراً به اجراء در آید. چنین تعهداتی، حال نامیده می‌شود اما موعد اجرای برخی از آنها ممکن است با رضایت اطراف یا به حکم قانون به مدتی بعد موکول گردد که به آن دین مؤجل، اطلاق می‌گردد. مطابق ماده ۳۴۱ قانون مدنی: «... ممکن است برای تسلیم تمام یا قسمتی از مبیع یا برای تأدیه تمام یا قسمتی از ثمن، اجلی قرار داده شود». همچنین مطابق ماده ۲۴۱ قانون تجارت: «برات ممکن است ... یا به وعده یک یا چند روز یا یک یا چند ماه از رؤیت برات یا به وعده یک یا چند روز یا یک یا چند ماه از تاریخ برات موکول شده باشد». در مواردی که موعد انجام تعهد در قرارداد، معلوم می‌شود، متعهد باید در موعد مورد نظر، تعهد خود را انجام دهد. دارنده نیز سند تجاری نیز باید در روز مقرر، وجه آن را مطالبه کند. ماده ۲۷۹ قانون تجارت نیز در راستای همگامی با حقوق مدنی مقرر نمود: «دارنده برات باید در روز وعده، وجه برات را مطالبه کند». منظور از ماده فوق آن نیست که هرگاه دارنده در روز مقرر وجه موضوع آن را مطالبه نکرده باشد، حق او ساقط می‌شود زیرا دارنده برات می‌تواند تا ده روز از تاریخ سررسید نیز وجه آن را به برات‌گیر ارائه دهد. بنابراین، ماده مذکور صرفاً مطالبه وجه برات پیش از موعد را نفی کرده است با این حال اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا طلبکار می‌تواند پیش از رسیدن موعد (یا سررسید) طلب، وجه آن را مطالبه نماید؟ در این مورد میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. البته بر اساس اصول حقوقی هرگاه دین، مؤجل باشد، در صورتی که أجل به نفع بدهکار یا طرفین باشد، بستانکار نمی‌تواند پرداخت آن را پیش از موعد درخواست کند (صفایی و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۳۸). اما در حقوق اسناد تجاری، مواردی پیش‌بینی شده است که بستانکار می‌تواند مسؤولین سند را به پرداخت آن پیش از موعد مجبور سازد. چنانکه در ماده ۲۳۷ قانون تجارت آمده

خود محروم می‌گردد. دوم آنکه اثر ورشکستگی به حلول دین او محدود نخواهد شد بلکه حتی بر تعهدات سایر مسؤولین (صادرکننده، قبول‌کننده، ظهرنویس) نیز مؤثر واقع می‌شود به طوری که آنها نیز مجبور می‌شوند برای پرداخت وجه در سر وعده، تأمین مناسب بدهند و در غیر این صورت باید با رعایت تخفیفات مقتضی به نسبت مدت، پیش از موعد، وجه آن را نقداً بپردازند. توجیهی که درباره‌ی حال شدن دیون ورشکسته ارائه می‌شود در مورد سایر مسؤولین سند - که وضع مدنی آنها به واسطه ورشکستگی، تغییری نکرده است - موضوعیت ندارد؛ با این حال، ظاهراً قانونگذار برای تقویت اعتبار و جایگاه سند تجاری، حال شدن دین را به سایر امضاءکنندگان آن تسری داده است (اسکینی ۱۳۷۸: ۶۴). به این ترتیب، صدور حکم ورشکستگی - که جنبه تأسیسی دارد - در روابط سندی ناشی از برات، سفته و... مؤثر واقع شده است. ماده ۴۲۲ قانون تجارت فقط از برات و سفته نام برده است بدون اینکه متعرض چک شده باشد. با توجه به فوری بودن پرداخت وجه آن، مطابق مقررات قانون تجارت و قانون قبلی صدور چک و عدم اشاره‌ی ماده ۳۱۴ قانون تجارت، نسبت به آن، نظر نویسندگان حقوقی نیز بر عدم شمول آن، نسبت به چک بود (اسکینی ۱۳۸۷: ۶۴) ولیکن به نظر می‌رسد با اصلاح ماده ۳ قانون مذکور در سال ۱۳۸۱ - که وجود چک‌های وعده دار را به رسمیت شناخته است - حکم مذکور، نسبت به چک نیز قابل تسری باشد. البته در میان مسؤولان سند، وضع ضامن، اندکی مبهم به نظر می‌آید زیرا مطابق ماده ۴۰۵ قانون تجارت: «قبل از رسیدن اجل دین اصلی، ضامن، ملزم نیست ولو اینکه به واسطه ورشکستگی یا فوت مدیون اصلی، دین او حال شده باشد». به نظر برخی نویسندگان حقوق تجارت، با توجه به تخصیص عام ماده ۴۲۲ قانون تجارت از طریق ماده ۴۰۵ قانون تجارت تعارض موجود میان مواد ۴۰۵ و ۴۲۲ باید به نفع ماده ۴۰۵ حل شود (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۹: ۵۸؛ عرفانی، ۱۳۷۳: ۱۵۰/۳). اما برخی دیگر، عقیده دارند که با توجه به عمومیت ماده ۴۲۲

است: «پس از اعتراض نکول، ظهرنویس‌ها و برات دهنده به تقاضای دارنده برات باید ضامنی برای تأدیه وجه آن در سر وعده بدهند یا وجه برات را به انضمام مخارج اعتراض‌نامه و مخارج برات رجوعی (اگر باشد) فوراً تأدیه نمایند». براساس ماده فوق در صورت نکول برات، توسط برات‌گیر، دارنده می‌تواند وجه آن را قبل از سررسید از صادرکننده و ظهرنویسان، مطالبه نماید. در صورت قبول نشدن برات، هیچ مسؤولیت براتی، متوجه برات‌گیر نمی‌شود اگرچه ممکن است وی در برابر صادرکننده به لحاظ مدنی، مسؤول باشد اما آثار عدم قبول آن دامن‌گیر اشخاص دیگری می‌شود که آن را امضاء نموده‌اند مشروط بر اینکه اعتراض نکول انجام شده باشد. علت این امر آن است که امضاءکنندگان آن ضمن صدور، ظهرنویسی و ضمانت، حسب مورد، قبولی آن توسط برات‌گیر را نیز تضمین می‌نمایند. بند ۱ ماده ۴۳ مقررات متحدالشکل ژنو نیز نکول یا عدم قبو جزئی برات را موجب حال شدن موضوع سند معرفی نموده است. حال که برات‌گیر از قبولی برات، امتناع نمود، آنها باید از عهده تعهدات خود بر آیند.

البته باید توجه نمود که به صرف انجام اعتراض نکول، برات مؤجل، حال نخواهد شد بلکه پس از آن دارنده، حق پیدا می‌کند که از امضاءکنندگان آن برای پرداخت وجه آن در سر وعده، ضامن یا تضمین بخواهد. بدیهی است که در صورت عدم معرفی ضامن و حتی در صورت معرفی ضامن و عدم موافقت دارنده با انعقاد قرارداد ضمانت یا ارائه نکردن تضمین متناسب، برات مؤجل به برات حال تبدیل می‌شود. هرگاه برات حال شود، دارنده می‌تواند بدون انجام اعتراض عدم پرداخت به سایر امضاءکنندگان، مراجعه نموده و از تمام حقوقی که قانون برای برات اعتراض شده مقرر نمود برخوردار گردد (اسکینی، ۱۳۷۳: ۸۱ و ۱۳۱).

همچنین ماده ۲۳۸ قانون تجارت آمده است: «اگر برعلیه کسی که براتی را قبول کرده ولی وجه آن را نپرداخته اعتراض عدم تأدیه شود، دارنده براتی نیز که همان شخص قبول کرده ولی هنوز موعد پرداخت آن نرسیده است، می‌تواند از قبول

کننده تقاضا نماید که برای پرداخت وجه آن ضامن دهد یا پرداخت آن را به‌نحو دیگری تضمین کند». بنابراین در مواردی که برات‌گیر، براتی را قبول کرده ولی وجه آن را در سررسید پرداخت نکرده و به صدور اعتراض‌نامه عدم پرداخت منتهی شده باشد و همان برات‌گیر، برات دومی را قبول کرده که سررسید آن هنوز فرا نرسیده باشد، دارنده برات دوم حق دارد از برات‌گیر ضامن بخواهد یا از او درخواست کند که پرداخت وجه مندرج در آن را به‌نحو دیگری تضمین کند. بدیهی است که عدم معرفی ضامن یا تضمین پرداخت به‌نحو دیگر، به دارنده برات حق مطالبه فوری را می‌دهد. در غیر این صورت این قسمت از ماده فوق فایده عملی خود را از دست می‌دهد (اسکینی، ۱۳۷۳: ۱۴۶؛ فخاری، بی‌تا: ۴۰). البته مطالبه وجه، مستلزم اعتراض عدم تأدیه خواهد بود. عده‌ای نیز عقیده دارند که ماده ۲۳۸ قانون تجارت صرفاً برات‌گیر را مکلف به معرفی ضامن یا دادن تضمین به‌نحو دیگر مثلاً ضمانت بانکی نموده و فاقد ضمانت اجرای دیگری می‌باشد (صقری، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۷۱؛ اخلاقی، ۱۳۷۱: ۱۴۶).^۱ این اصل استقلال هر سند در برابر

^۱ - استعلام ۴/۲۲۰۰۹ - ۴۳/۱۱/۴ بانک ملی ایران: «طبق ماده ۲۳۸ ق.ت. اگر شخصی مسؤول پرداخت وجه براتی باشد که بعضی از آنها در اثر عدم پرداخت در سررسید منتهی به واخواست شود باید برای بقیه بروات خود اطمینان همان طلبکار را جلب و تضمین کافی بدهد حال اگر تضمین داده نشود چه باید کرد و ضمانت اجرای امتناع از دادن ضامن چیست؟ آیا در صورت عدم معرفی ضامن، طلبکار حق دارد بقیه برواتی را که از همان امضاءکننده دارد و هنوز موعد تأدیه آنها نرسیده است واخواست نماید یا باید مدت‌ها تأمل نماید که سر رسید هر یک از آنها نیز به تدریج فرا رسد و برای هریک از آنها دعوی جداگانه طرح نماید اگر فرضاً قرار شود برای الزام طرف به دادن ضامن و اجرای ماده مزبور از طریق دادگاه اقدام شود خود این دعوی تا طی تشریفات لازم و رسیدگی و صدور حکم مدت‌ها به طول خواهد انجامید که احیاناً قبل از تحصیل نتیجه و صدور حکم - که خود مستلزم هزینه‌های اضافی و صرف وقت خواهد بود- موعد برات خواهد رسید. بدین ترتیب شاید راه حل این باشد که در صورت مطالبه ضامن طی اظهارنامه چنانچه طرف از دادن ضامن خودداری نماید بروات موعد نرسیده همان شخص نیز واخواست گردد ولی با مذاکراتی که با بعضی دادرسان به‌عمل آمده واخواست بروات موعد نرسیده بدهکار را به اتکاء عدم معرفی ضامن به علت عدم صراحت ماده مزبور بی‌اشکال نمی‌دانند بدین ترتیب ماده مزبور فاقد ضمانت اجرا و غیر عملی خواهد ماند...» (صقری، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۷۱)

متزلزل شود (بدون اینکه فوت یا مفلس شود) در فقه و قانون مدنی، حکمی در این مورد وجود ندارد اما مطابق مقررات حقوق اسناد تجاری، دین وی حال می‌گردد.

ملاحظات اخلاقی

ملاحظات اخلاقی مربوط به نگارش متن و نیز ارجاع به منابع رعایت گردید.

تقدیر و تشکر

از تمام کسانی که ما را در تهیه این مقاله یاری رسانده‌اند، کمال تشکر را دارد.

سهم نویسندگان

نگارش این مقاله بر اساس اصول نگارش مقالات حقوقی در تمامی مراحل تهیه پلان، جمع‌آوری منابع و نگارش توسط نویسنده صورت گرفته است.

تضاد منافع

این پژوهش فاقد هرگونه تضاد منافع است.

سایر روابط اعم از براتی و غیر براتی سازگاری دارد ولی تفسیر اول بیشتر با ماده ۲۳۸ حقوق تجارت همخوانی نشان می‌دهد. مطابق ماده ۲۵۶ قانون تجارت کسی که وجه برات را قبل از سررسید بپردازد در مقابل اشخاصی که نسبت به وجه آن حقی دارند، مسؤول به شمار می‌رود. ماده مذکور، فرضی را بیان می‌نماید که وجه برات به غیر از دارنده واقعی آن پرداخت شده باشد مانند اینکه برات گم شده یا به سرقت رفته باشد (اسکینی، ۱۳۷۳: ۱۲۳) با این حال قانونگذار در مواردی، اشخاص مسؤول برات را ملزم به پرداخت قبل از سررسید نموده است. بند ۲ ماده ۴۳ مقررات متحدالشکل ژنو نیز به دارنده سند حق داده است تا در صورت حصول توقف در پرداخت‌های برات‌گیر، مبلغ مندرج در سند را حتی قبل از سررسید مطالبه نماید.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته آمد، بر می‌آید که به‌نظر اکثر فقهای اهل سنت و مشهور فقهای شیعه، با فوت و تفلیس مدیون، دیون مؤجل وی تبدیل به دین حال می‌گردد. اگرچه قانون مدنی و قانون امور حسبی در این خصوص با نظر مشهور فقها همخوانی دارد ولی در قانون تجارت مقرراتی پیش‌بینی شده است که بر اساس آن قانونگذار در مورد حلول دیون مؤجل مسؤولین سند تجاری (صادرکننده، قبول‌کننده، ظهرنویس و ضامن) - که تضامنی می‌باشد- به‌واسطه فوت متعهد اصلی، قایل به تبعیض شده است. در حالی که دین سایر مسؤولین (صادرکننده یا قبول‌کننده حسب مورد) تبدیل به دین حال می‌گردد، دین ضامن فقط در صورت فوت خودش، به صورت حال در می‌آید. برعکس در صورتی که بدهکار از پرداخت دین عاجز باشد، اگرچه میان فقها در مورد امکان حجر وی از سوی حاکم، اتفاق نظر وجود دارد و تعدادی نیز به حلول دین مؤجل او قایل شدند ولی اکثر فقهای عامه و شیعه این نظر را نپذیرفتند. در نظام فعلی قانونگذاری ایران، دعوی افلاس از کسی پذیرفته نمی‌شود اما در مورد تجار، نهاد ورشکستگی وجود دارد که علاوه بر حجر تاجر در امور مالی، موجب حال شدن دیون وی می‌شود. علاوه‌براین، در مواردی که وضعیت مالی، شخص

منابع و مأخذ

- ابن ادريس، ابی جعفر (بی تا). *الحاوی لتحریر الفتاوی*. الجزء الثاني، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن قدامه، شمس الدین (بی تا). *الشرح الكبير*. الجزء الرابع، بیروت: دارالفکر.
- ابن قدامه، عبد الله بن احمد (بی تا). *المغنی*. الجزء الرابع، بیروت: دارالفکر.
- اخلاقی، بهروز (۱۳۷۱). *جزوه درسی حقوق تجارت سه*. تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- اردبیلی، مولی احمد (۱۴۲۷). *مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان*. جلد نهم، چاپ سوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- اسکینی، ربیعا (۱۳۷۳). *حقوق تجارت، برات، سفته، قبض انبار، اسناد در وجه حامل و چک*. تهران: انتشارات سمت.
- اسکینی، ربیعا (۱۳۷۸). *حقوق تجارت، ورشکستگی و تصفیه امور ورشکسته*. چاپ سوم، تهران: سمت.
- اشتهاوردی، علی پناه (۱۴۱۶). *مجموعه الفتاوی لابن الجنید*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- امامی، سیدحسین (۱۳۷۲). *حقوق مدنی*. جلد سوم، چاپ دهم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- امامی، سیدحسین (۱۳۷۲). *حقوق مدنی*. جلد اول، چاپ دهم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- امامی، سیدحسین (۱۳۷۲). *حقوق مدنی*. جلد دوم، چاپ دهم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی (۱۳۸۴). *دانشنامه حقوق خصوصی*. جلد دوم، تهران: انتشارات محراب فکر.
- جعبی عاملی، زین الدین (۱۳۰۸). *الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه*. جلد اول، تهران: بی نا.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). *ترمینولوژی حقوق*. چاپ ششم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حرعاملی، محمد (۱۴۲۷). *وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- حلی، ابوالقاسم (۱۴۰۳). *شرایع الاسلام فی الحلال و الحرام*. جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات استقلال.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۱). *لغت نامه*. جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ستوده تهرانی، حسن (۱۳۸۸). *حقوق تجارت*. جلد سوم، چاپ چهاردهم، تهران: نشر دادگستر.
- صفایی، سیدحسین و قاسم زاده، سیدمرتضی (۱۳۸۸). *حقوق مدنی، اشخاص و محجورین*. چاپ پانزدهم، تهران: سمت.
- صفایی، سیدحسین؛ عادل، مرتضی؛ کاظمی، محمود و میرزائزاد، اکبر (۱۳۸۴). *حقوق بیع بین المللی با مطالعه تطبیقی*. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- صفری، محمد (۱۳۸۰). *حقوق بازرگانی*. جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طوسی، ابوجعفر (۱۴۱۵). *کتاب الخلاف*. جلد سوم، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- عرفانی، محمود (۱۳۷۳). *حقوق تجارت*. جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد).
- غریانی، صادق عبد الرحمان (۱۴۱۴). *مدونه الفقه المالکی*. جلد سوم، بیروت: مؤسسه الریان.
- فخاری، امیرحسین (بی تا). *تقریرات درس حقوق تجارت سه*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- قائم مقام فراهانی، محمدحسین (۱۳۸۹). *ورشکستگی و تصفیه*. چاپ ششم، تهران: نشر میزان.
- مدنی، سیدجلال الدین (۱۳۸۹). *حقوق مدنی*. چاپ هشتم، تهران: انتشارات پایدار.
- مروارید، علی اصغر (۱۴۱۳). *سلسله الینابیع الفقهیه*. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه.
- میرزایی، علیرضا (۱۳۸۹). *مجموعه قوانین و مقررات حقوقی*. جلد اول، تهران: انتشارات بهنامی.
- نجفی، محمدحسین (۱۳۷۹). *جواهر الکلام*. جلد بیست و نهم، چاپ پنجم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.



The Mature of Undue Debt Caused by Negotiable Instrument

Ahmad Esfandiari¹

1. Assistant Professor, Department of Private Law, Faculty of Humanity, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 59-69

Corresponding Author's Info

Email:

ahmadesfandiari@iausari.ac.ir

Article History:

Received: 27 Oct 2020

Accepted: 05 Dec 2020

Published online: 21 Dec 2020

Keywords:

Mature,

Death,

Debt,

Bankruptcy.

ABSTRACT

As a general principle, the debtor cannot be forced to pay the debt before it expires, but in jurisprudence and positive laws, in some cases, due to a change in a person's civil status, his debt may be matured. While some jurists, based on the principle of non-existence, do not consider the death of a person as the cause of maturing of his debt, most of them insist on the effect of death of debtor maturing of his debt. The positive laws, especially the commercial laws, not only consider the debtor's death and bankruptcy to affect the maturing of his debts, but in some cases, the fluctuation of his financial situation alone can pave the way for maturing of debt contained in the negotiable instrument.

openaccess



Cite this article as:

Esfandiari, A (2020). "The Mature of Undue Debt Caused by Negotiable Instrument". *Legal Thoughts Journal*, 1(3): 59-69.